

چاقویی که دسته اش را برید



صدیقی

در چاه تفکرات غلط پدر معنادش گیر افتاد و دنبایش تیره و تار شد. پدر شیشه ای در قبال تضمین موادش از سوی خواستگار تن به ازدواج دخترش با مردی داد که حتی از خودش بزرگتر بود و این گونه آینده او را پای بساط مواد قمار کرد. به گفته زن جوان، او برای همسرش حکم یک برده را داشت. زن پریشان دل می گوید: همه چیز زیر سر پدرم بود. او با تفکر غلط اش مرا داخل چاه انداخت. پدرم آدم خوشگذران و طماعی بود و از این طریق دوستان زیادی مثل خودش به وسیله خلاف جمع می کرد و من هم یادوی آن ها بودم. خجالتی بودم و از نگاه های سنگین یکی از دوستان خلافکار پدرم وحشت داشتم و حتی فکر نمی کردم که روزی او همسر و شریک زندگی ام شود. مدتی به این منوال گذشت و آن چیزی که می ترسیدم سرم آمد. پدرم بر سر معامله پرسود مواد مرا قربانی و بدون رضایت من موافقت برای ازدواج را اعلام کرد آن هم در قبال تامین مواد روزانه اش از سوی داماد من که حتی چند سال از پدرم هم بزرگ تر بود. بعد از این ماجرا وقتی زندگی ام را تپاه شده دیدم به مادرم التماس کردم که جلوی پدر افیونی ام را بگیرد و برای یک بار هم که شده تکلیف خودش و من را روشن کند اما او از ترس جانش عقب نشست و شاهد قربانی شدن من شد. اوایل زندگی مشترک مان آسوده روزها را سپری کردم اما به نوعی این آرامش قبل از توفان بود. بعد از مدتی همسر اول شوهرم روزگرم را سیاه کرد و چون جرئت اعتراض و حرف زدن با او را نداشت کینه و دق دلی اش را سر من خالی می کرد. وقتی برای این ماجرا به شوهرم اعتراض

می کردم با خشونت تمام مرا به باد کتک می گرفت و می گفت من در خانه عنوان کلفت را دارم و حق اظهار نظر ندارم. روز به روز لاغرتر و افسرده تر می شدم. وقتی همه درها به رویم بسته شد به ناچار از پدرم کمک خواستم. در کمال تعجب نه تنها پدرم از من حمایت نکرد بلکه برعکس حق را به همسر داد چون او از قطع شدن جیره موادش از سوی شوهرم بیناک بود. بعد از این ماجرا وقتی شوهرم از موضوع باخبر شد چنان مرا کتک زد که چند روز بی رمق گوشه خانه افتادم و حتی نای حرف زدن و راه رفتن را هم نداشتم. این ماجرای تلخ ادامه داشت و نه راه پس داشتم و نه راه پیش تا این که با کمک یکی از همسایگان خودم را از آن خانه جهنمی خلاص کردم و به دادگاه خانواده آمدم تا از دست شوهر بی رحم خودم شکایت کنم و بعد از آن با درخواست طلاق از او جدا شوم تا بعد از آن لااقل شب ها بدون ترس و دلهره چشمانم را ببندم.

شوک

ترمز دستی را بکشید

زن عابر زیر چرخ خودرو

یک عابر پیاده قربانی بی احتیاطی و سهل انگاری یک راننده شد. در یکی از خیابان های حاشیه شهر بجنورد، راننده قبل از این که ترمزدستی خودرو را بکشد از ماشین پیاده شد و با حرکت معکوس خودرو یک زن عابر را زیر گرفت. زن مصدوم در این باره گفت: روز حادثه بعد از خرید از یک سوپرمارکت قصد عبور از عرض خیابان را داشتم. در این لحظه یک خودرو در حاشیه خیابان برای انجام کاری توقف کرد و راننده آن بدون این که خودرو را در شرایط ایمن قرار دهد سریع پیاده شد و به سوی دیگر رفت. من به خیال این که خودرو به طور کامل توقف کرده است قصد داشتم از پشت ماشین از عرض خیابان عبور کنم که ناگهان خودرو به خاطر شیب خیابان دنده عقب به حرکت درآمد و پایم زیر لاستیک گیر کرد. بعد از این اتفاق رهگذران با سر و صدای من متوجه حادثه شدند و با کمک آن ها و البته راننده بی احتیاط از زیر خودرو بیرون کشیده و به بیمارستان منتقل شدم. در این حادثه از ناحیه پا دچار شکستگی شدید شدم و باید چند ماهی خانه نشین شوم.

حادثه در شهر

پیترایی که از گلولی سارقان پایین نرفت

صدیقی—چند سارق معتاد که بعد از مصرف مواد گرسنه شده بودند برای سیر کردن شکم شان نقشه عیبی کشیدند. سارقان شیشه ای با کمک گرفتن از یک زن معتاد برای خودپیترای سفارش دادند. بنا بر اظهارات مال باخته ماجرا از این قرار است که شبی سارقان در یکی از پاتوق ها در حاشیه شهر دورهمی برگزار می کنند و بعد از مصرف مواد و احساس گرسنگی، در نیمه های شب نقشه پلیدی می کشند. در میان سارقان شیشه ای یک زن برای انجام کاری توقف کرد و راننده آن بدون این که خودرو را در معتاد حضور داشت که با کمک صدای او سفارش چند پیترای می دهند. پیک موتوری بی خبر از همه جا پیترای سفارشی را به آدرس مورد نظر در حاشیه شهر می برد. بعد از رسیدن پیک موتوری، سارقان پس از ضرب و شتم را کب موتورسیکلت پیترای را به سرعت می برند. پیک موتوری بعد از سرعت پیترای و ضرب و شتم از سوی سارقان برای احقاق حق خود از پلیس کمک می خواهد که خیلی زود سارقان معتاد سابقه دار شناسایی می شوند و در حالی که هنوز پیترای از گلولی شان پایین نرفته بود در دام قانون می افتند.



گفت و گو با زندانی حبس ابد

وقتی چراغ پشیمانی روشن نشد

صدیقی

می شود. مرد خانواده بعد از چند سال زندگی در روستا به خاطر نبود شغل مجبور می شود به شهر نقل مکان و کاری برای خود دست و پا کند که این سرآغاز افتادن او در منجلابی بزرگ می شود.

او تعریف می کند: مدتی در شهر بیکار بودم تا این که از طریق دوستانم که در کار ساختمانی مشغول بودند من هم مشغول به کار شدم. دوستانم بعد از اتمام کار روزانه تقننی دود هوا می کردند و گاهی من هم با تعارف آن ها به جمع شان ملحق می شدم و چند دود روانه ریه هایم می کردم تا خستگی از تنم بیرون برود. مدتی به این منوال گذشت تا این که کار ساختمانی کم رنگ شد و برای مدتی بیکار شدم. از یک طرف به مواد آلوده شده بودم و از طرفی کرایه خانه به من فشار می آورد تا این که روزی در حین خرید چند نخ سیگار مسیر زندگی ام عوض شد و سر این ماجرا با یکی از قاچاقچیان مواد آشنا شدم. مرد قاچاقچی بعد از این ماجرا وقتی ام بیند که مرد خسته و بیکار از دست بی پولی به تنگ آمده و آماده انجام هر کاری است فرصت را مناسب می بیند و پیشنهاد وسوسه انگیزی به او می دهد. مرد قاچاقچی در لافاف به او می فهماند که کار با او زندگی اش را از بن بست خارج خواهد کرد. مرد روستایی که از بیکاری و بی پولی سخت در عذاب است بدون فکر به عواقب خطرناک این کار دست همکاری

یک سوم عمرش را پشت میله ها گذرانده است. از عبرت خبری نبود و به گفته خودش خوره طمع، باز او را به دام انداخت. یک بار با تاوان از دست دادن عمر و جوانی اش در زندان از بند رهایی یافت تا راه درست را در پیش بگیرد و از جاده سنگلاخ قانون گریزی به جاده هموار قانون برگردد اما باز هوس پولدار شدن کار دستش داد و طوق اسارت بر گردش افتاد. همسر و فرزندانش هر کدام به دنبال بخت خود رفتند و او را پشت میله های زندان تنها گذاشتند تا شاید این بار با سپید شدن موهایش به خودش بیاید و باقی عمرش را به دور از خلاف و سیاهی سر کند.

زندگی ساده ای در روستا داشت و در واقع کشاورز زاده بود. هر چند به گفته خودش در تنگنا و سختی به سر می برد اما شب را با خیالی آسوده صبح می کرد. مرد خمیده می گوید: اکثر مواقع بعد از مدرسه سر زمین های مردم کارگری می کردم تا این که در مقطع ابتدایی ترک تحصیل کردم و به کار آزاد روی آوردم، البته جز این چاره ای نداشتم. مرد جوان با کارگری پس اندازی به دست می آورد و خانواده اش آسنین بالا می زند و دختر یکی از قایل را برای او خواستگاری می کنند. بعد از آن هم با ازدواج، زندگی مشترک شان آغاز

دانش آموزان نمونه انضباطی و خیلی خوب درسی در سال تحصیلی ۹۸-۹۷ دبستان پسرانه امام رضا (ع) شهرستان بجنورد دوره دوم

 نام: امیرحسین Moghimi کلاس: سوم	 نام: امیرحسین Moghimi کلاس: سوم	 نام: بنیامین یزدانی کلاس: سوم	 نام: بنیامین الهی کلاس: سوم
 نام: امیرحسین باقری کلاس: چهارم	 نام: میلاد شاددل کلاس: چهارم	 نام: طاها رحمانی کلاس: چهارم	 نام: عباسی رحیمی کلاس: چهارم
 نام: امیرعلی ایزی کلاس: پنجم	 نام: امیرحسین محمدزاده کلاس: پنجم	 نام: محمد مهدی هردوست کلاس: پنجم	 نام: محمد علی آبادی کلاس: پنجم
 نام: علی ترکانلو کلاس: پنجم	 نام: محمدجواد رسولی کلاس: پنجم	دانش آموز نمونه روستای اخلی با سپاس از مدیریت فرهیخته: جناب آقای سهراب حمیدیان معاونین ساعی: آقای محمد حامدی، آقای علی پیله ور خانواده های محترم و همه ی معلمین دلسوز و کاردوان	

با سپاس از همراهی صمیمانه مدیریت فرهیخته: جناب آقای سهراب حمیدیان معاونین ساعی: آقای محمد حامدی، آقای علی پیله ور خانواده های محترم و همه ی معلمین دلسوز و کاردوان

دانش آموزان نمونه انضباطی و خیلی خوب درسی در سال تحصیلی ۹۸-۹۷ دبستان سپیده روستای اسفیدان شهرستان بجنورد

 نام: ستایش الهی کلاس: اول	 نام: ابراهیم الهی کلاس: دوم	 نام: هاجر ترکانلو کلاس: اول	 نام: ضحا ترکانلو کلاس: اول	 نام: مریم اسفیدانی کلاس: اول	 نام: هاجر ربانی کلاس: دوم	 نام: نازنین زهرا ترکانلو کلاس: دوم
 نام: عارال رحیمی کلاس: سوم	 نام: رضا الهی کلاس: دوم	 نام: معیا رحمانی کلاس: دوم	 نام: فاطمه باقری کلاس: دوم	 نام: علی اکبر مجردی کلاس: دوم	 نام: مصطفی ترکانلو کلاس: دوم	 نام: عبدالرضا جمالی کلاس: دوم
 نام: مرضیه برگم کلاس: سوم	 نام: الهه الهی کلاس: سوم	 نام: طاها کمالی کلاس: سوم	 نام: یحیی شیردلان کلاس: سوم	 نام: یکتا بیاوند کلاس: چهارم	 نام: سحر محمدی نینان کلاس: چهارم	 نام: هاجر حسن پور کلاس: چهارم
 نام: نازنین زهرا قلی پور کلاس: چهارم	 نام: راضیه برگم کلاس: پنجم	 نام: الهه عیدینوردی کلاس: چهارم	 نام: فاطمه ربانی کلاس: پنجم	 نام: معصومه ترکانلو کلاس: پنجم	 نام: زهرا اسفیدانی کلاس: پنجم	 نام: احمدرضا شیردلان کلاس: پنجم

با سپاس از همکاری صمیمانه مدیریت فرهیخته: سرکار خاتم عشرت رمضانیک دنیا تشکر از استقبال خانواده های محترم و تقدیر ویژه از زحمات معلمین محترم فاطمه محمدی (اول) فائزه خداپناه (دوم) عادلانه گناپادی (سوم) پری کلانه (چهارم) زهرا قدرتی (پنجم)

باسپاس ازمدیرفرهیخته سرکار خانم زهرا جهانی وکلیه معلمین دلسوز دبستان